

مبانی روان‌شناختی و جامعه‌شناختی معروف و منکر با استناد به مفاهیم قرآنی

(طرحی نو در جهت تولید علوم انسانی مبتنی بر معارف اسلامی)

سید سعید زاهد زاهدانی

دانشیار بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی دانشگاه شیراز، ایران، شیراز.

zahedani@shirazu.ac.ir

چکیده

در این مقاله با استفاده از اصول و مفاهیم مستخرج از قرآن کریم به تدوین مبانی جامعه‌شناختی و روان‌شناختی معروف و منکر پرداخته‌ایم. بدون شک هر علم اسلامی می‌باید مستند به قرآن کریم باشد. به عبارت دیگر، ملاک صحت نظریه و تفکر اندیشمندان در تدوین علوم اسلامی، قرآن کریم است. معروف و منکرهای دینی از مقوله ارزش‌ها و هنجارهای جامعه اسلامی می‌باشند که یکی از موضوع‌های اصلی مورد مطالعه در رشته جامعه‌شناسی‌اند. این نوع از مطالعه به‌عنوان شیوه‌ای نو در جهت تولید علوم انسانی اسلامی برای نقد و بررسی اندیشمندان اسلامی ارائه می‌گردد. ابزار شناخت در قرآن کریم حس و عقل و قلب معرفی شده‌اند. حس، جمع‌آوری اطلاعات می‌کند؛ عقل، جمع‌بندی و تحلیل می‌کند؛ و قلب، باور می‌کند که براساس آن رفتار شکل می‌گیرد. شناخت معروف و منکر در طبیعت و فطرت انسان نهفته است و با انسان متولد می‌شود. همان‌طور که می‌توانیم با امکانات فیزیکی چشم، رنگ‌ها را تشخیص دهیم و با این قدرت متولد می‌گردیم، قوه تمیز درست از غلط نیز با ما متولد می‌شود و می‌توانیم معروف و منکر واقعی را بشناسیم. اما در جریان اجتماعی شدن، معروف و منکرهای مشهور اجتماعی به تدریج خود را به انسان‌ها تحمیل می‌کنند و ای

بسا که غالب بر قوه تمیز طبیعی یا به عبارتی فطری انسان‌ها شوند. اگر معروف و منکرهای اجتماعی با معروف و منکرهای فطری مطابق باشند، به راحتی این درک اجتماعی مورد تأیید هر فرد قرار می‌گیرد، اما اگر معروف و منکر اجتماعی با معروف و منکر فطری مطابق نباشد، به تدریج فرد خود را متقاعد می‌سازد تا هم‌رنگ جامعه شود. البته هستند کسانی بیداردل که در چنین مواقعی هم‌رنگ جامعه نشده و به ندای وجدان خود عمل می‌کنند. پیغمبران الهی برای تذکر معروف و منکرهای حقیقی مبعوث می‌شوند و به تشخیص انسان‌های بیداردل کمک می‌نمایند. در این مقاله تلاش ما بر این است تا مکانیسم یا سازوکار رشد فردی را در جریان جامعه‌پذیری بیان کنیم و تعارضات و هماهنگی‌های معروف و منکر فردی یا فطری و اجتماعی را بیان داشته، نحوه تعامل میان آنان را بیان داریم.

کلیدواژگان: فطرت، شناخت، فرهنگ، علوم اجتماعی، اجتماعی شدن.

مقدمه

انسان‌ها با استعدادهایی به دنیا می‌آیند. این استعدادها از طریق تعلیم و تربیت در جریان اجتماعی شدن مبدل به فعل می‌گردد و اعتقادات، تفکرات و رفتار فرد را رقم می‌زنند. چپستی استعدادها و چگونگی تبدیل آن‌ها از طریق تربیت و در جریان اجتماعی شدن مسئله مهمی است که اندیشمندان تعلیم و تربیت و رشته روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به آن پرداخته‌اند. در بُعد روان‌شناسی، چپستی استعدادها مورد بحث قرار گرفته است. در این رشته، مبحث روان‌شناسی رشد چگونگی تبدیل استعدادها به رفتار را هم بحث می‌کند. در بُعد جامعه‌شناختی تأثیرات جامعه بر فرد و جریان جامعه‌پذیری مورد مذاقه قرار گرفته و رشته تعلیم و تربیت به بحث پیرامون چگونگی تغییر رفتار در انسان‌ها با توجه به جنبه‌های روان‌شناختی و عوامل بیرونی مؤثر مبادرت می‌ورزد.

در این زمینه نظریه‌های گوناگون به تحلیل‌های مختلف پرداخته‌اند. فروید از نیروی غریزی جنسی سخن می‌گوید و در جریان رشد انسان، تبدیل نهاد (id) به خود (ego) و فراخود (superego) را بحث می‌کند. از نظر او انسان‌ها با نیروی غریزی اولیه انگیزه حیات می‌یابند و این انگیزه از مکیدن شیر شروع می‌شود و به تولید مثل تکامل می‌یابد. رفتارگرایان تأکید خود را بر یادگیری انسان می‌گذارند و همه رفتارهای انسانی را نتیجه یادگیری از طریق تشویق و تنبیه و شرطی شدن تصور می‌نمایند. دیگرانی مانند یونگ نیز به نیروهای خودآگاه و ناخودآگاه اشاره می‌کنند و تلاش خود را برای تبیین مسائل فوق از ترکیبی درونی و تأثیر پذیرفتن از عوامل بیرونی متمرکز می‌دارند.

به‌راستی استعداد‌های درونی انسان چیست و چگونه رشد می‌یابد؟ تشخیص برای انسان چگونه حاصل می‌شود و بد و خوب را چگونه از هم تمیز می‌دهد؟ چرا از همان آغاز تولد گرمای زیاد، سرمای زیاد، تلخی و شوری برای کودکان ناراحت‌کننده و حرارت متناسب، مطبوع و شیرینی خوشگوار است؟ همان‌طور که گفته شد این‌ها از جمله سؤال‌های اولیه جوامع انسانی است و اندیشمندان پاسخ‌های مختلفی به آنان داده‌اند. در این مختصر قصد ما پرداختن به‌اندیشه دیگران در تبیین موارد فوق نیست. در این مقاله می‌خواهیم با استفاده از دو نظریه قرآنی در مورد استعداد‌های اولیه انسان و ابزار شناخت او، نظریه‌ای را در زمینه استعداد‌های درونی انسان و جریان رشد شناخت و نحوه برخورد این رشد با شرایط اجتماعی برای خوانندگان عزیز بیان داریم؛ باشد تا ان‌شاء‌الله در آینده بتوانیم این نظریه را با‌اندیشه دیگران نیز به‌صورت تطبیقی بررسی کرده، برای علاقه‌مندان عرضه بداریم.

هدف از تدوین این مقاله بیان استعداد‌های اولیه انسان با استناد به قرآن کریم و استفاده از ابزارهای شناخت انسان، با استناد به معرفی ابزار شناخت در قرآن، و عملکرد آنان در جریان رشد استعداد‌های انسانی است. با توجه به جریان رشد شناخت، چگونگی برخورد انسان با شرایط اجتماعی نیز بیان شده و تأثیر جریان اجتماعی شدن بر او را بیان می‌داریم. این مباحث را با محور قرار دادن تشخیص خوب از بد و یا درست از غلط ارائه می‌کنیم. هدف اصلی و نهایی ما رسیدن به نحوه شناخت و رشد دریافت معروف و منکر در انسان‌ها در زمینه فردی و زمینه اجتماعی با فرض قرار دادن اصول قرآنی است. می‌خواهیم بدانیم نزد مردم معروف و منکر چیست و چگونه شکل می‌گیرد و تغییر و تنوع در آن چگونه به وجود می‌آید.

بحث

معروف و منکر در بین مردم جهان از نقاط مشترک و متفاوتی برخوردار است. اما سیری در احوال مردم عالم نشان می‌دهد که ای بسا که مشترکات و توافقات بسیار بیشتر از اختلافات و موارد ضد است. چرا بعضی از خوب‌ها در بین جوامع انسانی مشترک است و برخی دیگر دارای اختلاف؟ مگر بد و خوب در وجود انسان چگونه شکل می‌گیرد و مردم در مورد آنان چگونه قضاوت می‌نمایند؟ در این مقال می‌پردازیم به نحوه شکل‌گیری معروف و منکر در انسان‌ها. ابتدا به نیروهای درونی یا مبانی روان‌شناختی آنان توجه می‌کنیم و سپس به تأثیر عوامل خارجی یا مبانی جامعه‌شناختی دقت می‌نماییم. قبل از ورود به بحث نظری لازم است روش تحقیق خود را بیان داریم.

روش‌شناسی تحقیق

اصول روش‌شناسی هر تحقیق مبتنی بر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی انتخاب شده برای آن تحقیق است. صدها ساله که پایه بحث‌های معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی روی منطق استوار است و هر گوینده باید مشخص کند با چه منطقی می‌خواهد بحث‌های نظری و عملی خود را پیش برد. در ادامه به این سه مطلب می‌پردازیم:

معرفت‌شناسی: انسان به گفته قرآن کریم دارای سه ابزار شناخت است: حس، عقل و دل. (مطهری، ۱۳۶۱) حس پنج نوع است: حس لامسه، حس بینایی، حس شنوایی، ذائقه و حس بویایی. عقل قدرت تمیز نظری دارد و می‌تواند مقولات را در ذهن دسته‌بندی، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نماید. دل وسیله‌ای است که به تصدیق می‌پردازد؛ آنچه را که درست تشخیص می‌دهد می‌پذیرد و آنچه را که غلط می‌شناسد رد می‌کند. انسان براساس باور خویش عمل می‌کند. از این رو جمع‌بندی ادراک برای باور و ایمان و اعتماد و سپس عمل در قلب شکل می‌گیرد.

هر یک از این سه وسیله شناخت، محدودیت مخصوص به خود دارد؛ برای مثال، حس، برخی از طول موج‌های نوری را نمی‌بیند، برخی از طول موج‌های صوتی را نمی‌شنود و از این قبیل؛ عقل هم برخی از واقعیت‌ها را نمی‌تواند درک نماید؛ برای مثال درک واقعیت‌های غیب مانند دریافت ذات اقدس الهی؛ قلب هم که قدرت دریافت وسیع‌تری دارد، باز محدود است. استعداد دریافت به وسیله ابزار شناخت توسط خداوند تبارک و تعالی در انسان به ودیعه گذاشته شده است و اگر انسان بخواهد فراتر از آن را هم درک کند، باز نیاز به کمک الهی دارد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: خداوند اسمای خود را به حضرت آدم آموزش داد (بقره: ۳۱). خداوند به دیگر پیامبران آموخت (بقره: ۱۲۹، بقره: ۲۵۱، آل عمران: ۴۸). خداوند برخی از آداب - از جمله انجام معامله - را به انسان آموزش می‌دهد. (بقره: ۲۸۲) و ... به هر صورت، شناخت به مدد الهی ممکن می‌شود. آغاز شناخت می‌تواند از هر یک از وسیله‌های یاد شده شروع شود. شناخت جامع زمانی حاصل می‌شود که سه وسیله شناخت به کار گرفته شود. اما دریافتهایی داریم که ممکن است با یک یا دو وسیله حاصل شده باشد. آنچه باور می‌شود، در قلب اتفاق می‌افتد. بنابراین، اگر موضوعی را قلبی بپذیریم، حتی اگر اطلاع حسی و یا عقلی هم در مورد آن نداشته باشیم، براساس آن تصمیم گرفته و عمل می‌کنیم.

هستی‌شناسی: در هستی‌شناسی معتقد به دو نوع واقعیت هستیم: واقعیت غیب و واقعیت مشهود. خداوند یکی از شروط مسلمانی را اعتقاد به واقعیت غیب قرار داده است. (بقره: ۳) واقعیت غیب مانند وجود خداوند تبارک و تعالی، وجود ملائکه و غیره، که قابل مشاهده و حس نیست؛ از

روی قرآن و آثار و با به کارگیری عقل به وجود آنان پی می‌بریم. اما واقعیت مشهود قابل مشاهده و حس می‌باشد. غیب را هیچ‌کس جز خدا نمی‌داند. (بقره: ۳۳) اگر کسی هم برای ما از غیب خبر می‌آورد - مانند پیامبران - از جانب خداوند تبارک و تعالی به آن‌ها اطلاع می‌رسد و با اجازه او هم بیان می‌دارند. این مطلب توسط پیامبر اکرم (ص) نیز بیان شده است. (انعام: ۵۰) بنابراین، اگر بخواهیم از غیب خبر دهیم، باید به گفته خداوند مراجعه کنیم و گفتار خداوند در هیچ‌جا جز در قرآن کریم یافت نمی‌شود. از این رو اگر بخواهیم در مورد غیب حرف صحیحی بزنیم، باید به قرآن کریم رجوع نماییم و دلیل خود را با استناد به این کتاب آسمانی بیان داریم. به عبارت دیگر، ملاک صحت در اندیشه‌ورزی در مورد واقعیت غیب، قرآن کریم یا وحی الهی است.

در مورد واقعیت مشهود یکی از محکم‌ترین ملاک‌های صحت تجربه و آزمایش است. هر چند خبری که خداوند متعال در مورد واقعیت مشهود بیان می‌دارد نیز برای یک مسلمان حجت می‌باشد، زیرا تبیین خداوند از هر موضوع آشکاری برای گمراه نشدن انسان است. (نساء: ۱۷۶) اگر تناقضی میان تجربه و بیان وحی پیش آید، در صورتی که به دریافت خود از وحی شکی نداشته باشیم، جانب وحی را می‌گیریم، زیرا می‌دانیم که تجربه محدود به زمان و مکان است، اما دانش الهی ازلی و ابدی است.

در این تحقیق با آنکه اندیشمندان مختلف در مورد استعداد های انسان براساس تجربه حرف‌های گوناگون و مفصل زده‌اند و نام‌های مختلف به کار گرفته‌اند، اما بنا به دلیل هستی‌شناسی خود جانب گفته الهی را گرفته و استعداد های اولیه انسان را با استناد به قرآن کریم با نام فطرت می‌شناسیم. (روم: ۳۰)

منطق: تاکنون در عرف اندیشمندان، وسیله‌ای که درست از غلط دریافت‌ها را سنجش می‌کند منطق خوانده شده است. منطق به طوری که در کتب منطق آمده است، وسیله درست اندیشیدن است. (مطهری، ۱۳۵۸) اگر با توجه به مبحث معرفت‌شناسی خود، کمی این مفهوم را گسترده‌تر تعریف کنیم، می‌توانیم بگوییم منطق وسیله درست به کارگرفتن ابزار شناخت از جمله عقل است. حس و عقل و دل را می‌باید به وسیله منطق کنترل کرد و خطاهای آنان را باز یافت. پر واضح است که مسئله اصلی ما در اینجا خود منطق است، زیرا ما نیاز به منطقی داریم که شامل حس و عقل و قلب و ترکیب هر سه شود. صرفاً اتکال به منطق شامل عقل کافی نیست. در ضمن این منطق می‌باید رعایت معروف و منکرهای حسی، عقلی و قلبی را نیز بنماید.

منطق‌های رایج امروز عبارتند از: منطق صوری، منطق ریاضی، منطق سیستمی و منطق دیالکتیک. منطق دیالکتیک توسط بسیاری از اهل منطق مردود شناخته شده است و در این مقال

به آن نمی‌پردازیم. منطق‌های دیگر همه از یک خانواده‌اند و یکدیگر را تکمیل می‌کنند. منطق صوری منطق نظر است، یعنی می‌تواند مقولات عقلی را کنترل کند. منطق ریاضی منطق عمل و نظر است، یعنی می‌تواند عمل و نظر یعنی حس و عقل، هر دو را در بر گیرد. البته نسبت‌سنجی میان دریافت‌های قلبی نیز به کمک منطق ریاضی ممکن می‌باشد. در منطق ریاضی، ریاضیات اعداد نسبت‌سنجی‌ها را در نظام دهی ممکن می‌سازد، ریاضیات مجموعه‌ها امکان بیشتری در مطالعه مجموعه‌ها فراهم می‌کند، اما منطق سیستمی، در همین منطق ریاضی، هم خاصیت مجموعه‌نگری دارد و علاوه بر آن، توجه به ربط بین اجزای مجموعه‌ها را هم در اختیار ما می‌گذارد. این منطق، هم مناسب نظر، هم مناسب عمل و هم مناسب قلب است و هم خاصیت مجموعه‌نگری و نسبت‌سنجی بین اجزای این سه دریافت را دارد. این منطق می‌تواند همان‌طور که گفته شد، رابطه بین اعضای یک مجموعه را بسنجد و برای هر یک از آنان جای خاص خویش را هم ملاحظه کند. هم دریافت‌های حسی، هم دریافت‌های عقلی و هم دریافت‌های قلبی به صورت مجموعه‌اند و اگر بخواهند معنا پیدا کنند، می‌باید میان اعضای مجموعه خود رابطه برقرار سازند و ترتیب ترتب خاصی را بین آنان برقرار سازند، در غیر این صورت تمیز درست از غلط برای حس و عقل و قلب امکان‌پذیر نخواهد بود. از طرف دیگر این مجموعه‌ها می‌خواهند در ارتباط با یکدیگر ابعاد موضوع‌ها را شناسایی کنند. با این توجه، منطق سیستمی پیشرفته‌ترین منطق شناخته‌شده‌ای است که می‌تواند به ما کمک کند تا مناسبات در نظر گرفته شده بین اجزا یا اعضای مجموعه‌ها و زیرمجموعه‌ها را به خوبی بسنجیم و ارزیابی کنیم.

در این تحقیق، منطق ما منطق سیستمی است. معتقدیم هر مجموعه با اجزای مرتبط به هم، یک سیستم است. هر سیستم دارای اجزاء، ربط بین اجزا و هدف می‌باشد. ملاک صحت در سیستم هماهنگی است. (زاهد زاهدانی، ۱۳۷۰: ۴۰-۴۱)

روش تحقیق: ابزار معتبر تحقیق ما همان است که در بحث معرفت‌شناسی گفته شد؛ یعنی حس، عقل و قلب. با توجه به هستی‌شناسی خود، انسان را دارای فطرت می‌دانیم و بد و خوب، یا درست و غلط ابزار شناخت او را با توجه به فطری بودن هر یک تعقیب می‌کنیم و آن‌گاه مشاهدات خود از تحولات سه ابزار شناخت و نوع دستاوردهای آنان از بدو تولد را، با توجه به منطق این تحقیق، در قالبی سیستمی مشاهده، تحلیل و جمع‌بندی می‌نماییم و سپس براساس مفروضات فوق، به مبانی روان‌شناختی و جامعه‌شناختی معروف و منکر می‌پردازیم.

مبانی روان‌شناختی معروف و منکر

برای دریافت نحوه شناخت معروف و منکر به صورت فردی، نخست لازم است بدانیم اساساً در مراحل مختلف زندگی، شناخت از موضوع‌های خارجی چگونه حاصل می‌شود. در لحظه تولد همه انسان‌های طبیعی با سه وسیله شناخت به دنیا می‌آیند. معروف و منکر حسی از قبل تعریف شده است و با ما به دنیا می‌آید. مثلاً مزه تلخ نزد قوه ذائقه بد و مزه شیرین خوب می‌باشد. برخی از موج‌های صوتی گوش خراش و برخی ملایم با قوه شنوایی است؛ و چنین است در مورد دیگر قوای حسی. هر چه مطابق طبع حس باشد معروف و آنچه مخالف طبیعت و فطرت آن است، منکر تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، معروف و منکر حسی از قبل تعیین شده است و با انسان‌ها به دنیا می‌آید. این توافق بر معروف و منکرهای حسی در بین انسان‌ها یکسان است و اگر اختلافی وجود داشته باشد، به خاطر تجربیات زندگی و فرهنگی می‌باشد.

در عرف اندیشمندان جهان معمولاً هر چه تنظیمات عقلی منطقی‌تر باشد، درست‌تر یا معروف‌تر تشخیص داده می‌شود. قدرت منطقی به کارگرفته‌شده و شدت به کارگیری صحیح آن، تعیین‌کننده میزان درست‌تر تعریف شدن معروف و منکر توسط به کارگیرنده آن است. اولین وسیله‌ای که به ما منطقی را می‌آموزد، زبان است. همه زبان‌های دنیا دارای نظم منطقی می‌باشند. نحوه به کارگیری لغات و آهنگ آن، همچنین ساختار جمله و هماهنگی آوایی آن طبق قاعده‌ای صورت می‌گیرد که نظم و انضباط به‌خصوصی دارد. این نظم خاص، منطقی اولیه‌ای است که هر کودک بنا بر طبیعت اجتماعی زیستن و نیاز به سخن گفتن می‌آموزد. استعداد این آموزش در فطرت او نهاده شده و با او به دنیا می‌آید. منطقی زبان به او کمک می‌کند تا افکار خود را منظم نماید. معروف و منکر این وسیله شناخت هم طبیعی و فطری است، زیرا زبان‌آموزی طبیعی و فطری انسان است. با توجه به اینکه زبان وسیله مشترکی بین افراد یک جامعه است، بنابراین، معروف و منکرهای عقلی نیز در بین افراد جامعه مشترک می‌باشد. در بین جوامع مختلف نیز با آنکه زبان‌ها متفاوتند، اما چون همه زبان‌ها در داخل خود قاعده‌مند هستند، در مقایسه با یکدیگر نیز آن قواعد، افکار را ملزم به قاعده‌مندی می‌نماید.

قلب به تصدیق بد و خوب‌های حسی و عقلی مبادرت می‌ورزد و درعین حال در مجموعه خود گرایش‌های بد و خوب را از نو دسته‌بندی و تعریف می‌کند. خاصیت تصدیق یا باور به بد یا خوب نیز با ابزار قلب متولد می‌شود. (مطهری، ۱۳۸۹: ۷۴) گرایش‌های قلبی مانند دوستی و دشمنی از ابتدا برای قلب انسان تعریف شده است و آنچه را که به سوی او گرایش دارد، با آن دوست می‌شود و به آن محبت می‌ورزد و آنچه را که نمی‌پسندد، از آن دوری و ابراز نفرت می‌کند. بنابراین، معروف

و منکرهای قلبی نیز طبیعی و فطری هستند و با انسان متولد می‌شوند.

حواس، اطلاعات را جمع‌آوری می‌نماید. عقل دسته‌بندی و نتیجه‌گیری می‌کند و دل اگر اطلاعات و دسته‌بندی‌های صورت‌گرفته را درست و مطلوب تشخیص دهد، باور می‌کند و در صورت غلط تشخیص دادن، رد می‌کند. چون دل وسیله پذیرش و عدم پذیرش است، عشق و نفرت در او جای می‌گیرد. اعتماد و اطمینان و عدم آن نیز به وسیله قلب حاصل می‌شود. دل هر چه را باور کند، انسان به آن اطمینان و اتکا می‌نماید و هر چه را غلط بداند و باور نکند، شخص روی آن حساب نکرده و به آن تکیه نمی‌نماید.

چون ابزار شناخت با خواص خود مانند دیگر اعضای بدن انسان با انسان متولد می‌شوند، دارای مراحل رشدند و می‌توانند مشمول اشتباه و خطا شوند. از این رو همه انسان‌ها می‌باید به رشد و تربیت حواس خویش اهتمام ورزند و آنان را از خطا مصون دارند. بهترین وسیله برای رشد و تربیت ابزار شناخت - مانند دیگر اعضای بدن - ممارست در به کار گرفتن درست آنان است. حس می‌باید بر بد و خوب‌های فطری اصرار ورزد و با مخدوش کردن آنان راه غلط نرود. عقل نیز با توسعه و اصلاح منطق در تمیز درست از غلط تلاش نماید. قلب هم با تأکید بر گرایش‌های فطری تلاش نماید باورهای صحیح را پیروی کند.

ابزار شناخت ابعاد مختلف موضوع‌ها را شناسایی می‌کنند. حس، بُعد ملموس و قابل مشاهده موضوع را درمی‌یابد؛ عقل، انتظام و ساخت آن موضوع را دریافت می‌کند؛ و قلب بر اساس اطلاعات حسی و دریافت تنظیمات عقلی و یا مجموعه‌نگری خود، گرایش خویش را تنظیم می‌کند. دریافت درست و غلط این مجموعه و ایجاد هماهنگی بین ابعاد آن، خود نیازمند به کارگیری منطق دارد؛ منطقی که بتواند جایگاه دریافت‌های حسی با خواص فطری را دریابد، درست و غلط تنظیمات فکری را ارزیابی کند و گرایش‌های قلبی را نیز با توجه به امور فطری مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد. علاوه بر همه این‌ها، هماهنگی مجموعه دریافت شده را نیز بسنجد. بنابراین، از این رو است که ما منطق سیستمی را انتخاب کرده‌ایم.

گفتیم ملاک صحت در منطق سیستمی هماهنگی است. یعنی اجزای هر مجموعه‌ای که می‌خواهد به هدف خاصی دست یابد، لازم است نسبت بین اجزای خود را معین و رعایت کند و همه امور فوق را هماهنگ نماید. وقتی سیستم هماهنگ شد، قهراً اجزای آن در جای درست خود قرار گرفته‌اند و به این ترتیب، هدف محقق می‌شود. یک عضو ناساز می‌تواند هماهنگی سیستم را بر

هم زند. براساس منطق سیستمی با این ملاک صحت، می‌توان به ارزیابی محسوسات^۱، معقولات^۲ و اشراقات^۳ انسانی پرداخت. این منطق کمک می‌کند غیر از ارزیابی هماهنگی داخلی و درونی هر یک از این مجموعه‌ها، به هماهنگی بین هر سه مجموعه نیز پرداخت و به درست و غلط و نیز معروف و منکر در مجموعه دستگاه شناخت - که خود شامل کاربرد هر سه وسیله می‌شود - نیز پی برد؛ به عبارت دیگر، خود هماهنگی معروف هر مجموعه است.

برای این منظور بهترین راه منطقی، تربیت کردن ابزار شناخت است. این تربیت اگر از همان اوان کودکی در انسان جای گیرد، او را از افتادن در دام خطا مصون می‌دارد. باید به ابزار شناخت یاد داد که منطقی کار خود را انجام دهند.

کودک وقتی به دنیا می‌آید، با حواس خویش به شناسایی جهان اطراف خود می‌پردازد. این شناسایی از حس شروع می‌شود و با وسیله عقل دسته‌بندی اجمالی صورت می‌گیرد و با عقد قلب به باور تبدیل می‌شود. محور شناسایی‌های این زمان کودکی همان حس است، اما دو وسیله دیگر نیز به کار گرفته می‌شوند. به ترتیب بعد از حس، عقل و قلب مورد استفاده قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت در این سنین، حس در حد اعلا کار خود را انجام می‌دهد، عقل بعد از او و قلب پس از هر دوی آن‌ها. می‌توان چنین نیز گفت که در این سن و سال‌ها قوه دریافت‌های عقلی و قلبی هنوز به اندازه دریافت‌های حسی رشد ننموده است. این وضع تا حدود سن هفت سالگی ادامه پیدا می‌کند. با توجه به زبان‌آموزی در سنین زیر هفت سال، منطبق اولیه برای دسته‌بندی دریافت‌های عقلی نیز در این سنین آغاز به کار می‌کند، اما قوام آن در هفت ساله دوم به وقوع می‌پیوندد.

از سن هفت سالگی تا سن بلوغ که در حوالی چهارده سالگی فرا می‌رسد، کودک یا نوجوان به دسته‌بندی اطلاعات حسی، عقلی و قلبی خویش می‌پردازد. در این سنین عقل کاربرد خود را افزایش می‌دهد و با استفاده از منطق زبان و نگاه به دیگران و از روی تقلید، اطلاعات جمع‌آوری شده را دسته‌بندی می‌کند. در این سنین است که شخص با استفاده از مدل جمع‌بندی و دسته‌بندی دیگران و با کمک مفاهیم و ساختارهای زبانی دسته‌بندی و جمع‌بندی‌های خود را تنظیم می‌کند. در این سنین الگوپذیری به حد بالای خود می‌رسد؛ هم الگوی زبانی و هم رفتاری. وجود الگوهای مناسب برای رشد مطلوب برای نوجوانان در این سنین بسیار اهمیت دارد. این الگوها می‌توانند

۱. مجموعه حس شده‌ها.

۲. مجموعه دریافت‌های عقلی.

۳. مجموعه دریافت‌های قلبی.

الگوهای زنده و یا در داستان‌ها و اسطوره‌ها و هنرهای مختلف باشند.^۱ از سن بلوغ به بعد تا حوالی بیست و یک سالگی، سنن تنظیم دریافت‌های سه‌گانه ذکر شده با قوه اختیار است. از سن بلوغ به بعد، قوه اختیار در انسان رشد می‌کند. آنچه در سنن بین هفت تا چهارده سال به صورت تقلیدی تنظیم شده بود، در سنن بین چهارده تا بیست و یک سال مورد بازبینی قرار می‌گیرد و توسط اختیار انسان مجدداً تنظیم می‌شود. اگر آنچه تاکنون تنظیم شده است، منطقی و با اطمینان نظام یافته باشد، در این سنن خطر چرخش‌های ناگهانی و ۱۸۰ درجه‌ای در نوجوان وجود ندارد، اما اگر دریافت‌های قبلی تحمیلی بوده و بر پایه‌های سست قرار داشته باشند، امکان چرخش بسیار است. در این سال‌ها با استفاده از قوه اختیار، نوجوان نظام‌های حسی، عقلی و قلبی خود را تنظیم می‌کند. هماهنگی میان این سه نظام بسیار مهم است و هرچه این دریافت‌ها هماهنگ‌تر کنار یکدیگر قرار گیرند، شخصیت و هویت منسجم‌تری برای جوان تدارک دیده خواهد شد. دریافت‌های قلبی در این سنن به بالاترین قدرت خویش می‌رسند و از این رو است که عشق‌های جادویی بی‌سرانجام، در همین سال‌ها به سراغ کسانی می‌آید که نمی‌توانند دریافت‌های خویش را با یکدیگر به خوبی هماهنگ کنند.

آنچه در دوره هفت‌ساله اول به صورت حسی جمع شده و با اتکا به همین سطح از شناخت به باور در آمده است، و آنچه در هفت‌ساله دوم با عقل سنجیده شده و به صورت تقلیدی دسته‌بندی شده است، در هفت‌ساله سوم با قوه اختیار هر فرد به باور در می‌آید و قلباً از خود می‌شود. معروف و منکر در هفت‌ساله اول بیشتر حسی، در هفت‌ساله دوم بیشتر عقلی و تقلیدی، و در هفت‌ساله سوم قلبی و از خود یا به اختیار است. درست و غلط حسی و عقلی محصول دو هفت‌سال اول، در هفت‌سال سوم مورد مذاقه قرار می‌گیرد و در صورت تصویب قلب، به معروف و منکر تثبیت شده در می‌آید. در صورتی که چرخشی ایجاد شود و تغییری هم اتفاق بیفتد، هرچه قلباً پذیرفته شود، باقی می‌ماند. در واقع هفت‌ساله سوم، هفت‌ساله بازنگری دریافت‌های گذشته است.

با توجه به منطق سیستمی می‌توان گفت که اگر نظام دریافت‌ها غیر متعادل شود، به شدت عدم تعادل آنان، ناهنجاری رفتاری و درونی برای شخص حاصل می‌شود. از این رو در سنن چهارده تا بیست و یک سالگی باید نهایت دقت در رسیدن به هماهنگ‌ترین انتخاب دریافت و رفتار را داشته باشیم. والدین می‌باید این هماهنگی را به صورت منطقی از سنن خردسالی به فرزندان خود بیاموزند و مواظب باشند در مقابل فرزندان خود، کمترین تناقض را در رفتارهایشان داشته باشند.

۱. کتاب داستان راستان شهید مطهری نمونه‌های بسیاری از این الگوها را در خود دارد.

آزاد گذاشتن امکان تجربه تا حد ممکن و آموزش منطق در زیر سن هفت سالگی، فراهم و تبلیغ نمودن الگوهای مناسب در سنین هفت تا چهارده سالگی و کمک به انتخاب و اختیار بهترین نظام دریافتی و رفتاری در قالب مشورت در سنین بعد از بلوغ، بهترین هدیه‌هایی است که مربیان و پدر و مادرها می‌توانند به فرزندان خود بدهند.

اگر از زاویه معروف و منکر به موضوع نگاه کنیم، می‌توان گفت معروف و منکرهای حسی عمدتاً در هفت سال اول، معروف و منکرهای عقلی عمدتاً در هفت سال دوم و معروف و منکرهای قلبی عمدتاً در هفت سال سوم، جای خود را در نظام شخصیتی فرد پیدا می‌کنند. دستگاه‌های تربیتی خود می‌باید با تشخیص درست معروف و منکر در موقع مناسب معروف و منکرها را به کودکان، نوجوانان و جوانان آموزش دهند. فطرت آدمی اگر در جریان تربیت و جامعه‌پذیری مخدوش نشود، قادر به تمیز معروف و منکر است. همان‌طور که چشم می‌تواند رنگ‌ها را تشخیص دهد، فطرت نیز می‌تواند معروف و منکر را تمیز دهد. منطق صحیح، این امر را تسهیل می‌کند، اما اشتباهات منطقی می‌تواند موجب انحراف در تشخیص شود.

هر سیستمی دارای یک مبناست. (زاهد زاهدانی، ۱۳۷۰: ۴۰-۴۱) سیستم دریافت‌های هر شخص نیز دارای یک مبناست که براساس آن بقیه اجزای شناخت تنظیم و رتبه‌بندی می‌گردد. برخی ممکن است در طول زندگی خود به این نتیجه رسیده باشند که ثروت قابل اطمینان‌ترین وسیله در جهان است. این‌گونه از افراد دنیای خود را براساس پول و ثروت تنظیم می‌کنند. برخی ممکن است به این نتیجه رسیده باشند که قدرت حلال همه مشکلات است. برای آن‌ها تنظیمات دریافت‌هایشان براساس قدرت است. برخی هم خداوند تبارک و تعالی را بزرگ‌ترین عامل تعیین‌کننده می‌دانند، که برای آن‌ها خداوند در محور قرار می‌گیرد. آنچه که در محور دستگاه شناخت قرار می‌گیرد، مطلوب‌ترین یا معروف‌ترین وجود از نظر آن شخص است. بنابراین، انسان‌ها چیزی را می‌پرستند که به آن بیش از هر چیز اطمینان دارند و آن را در محور دریافت‌های خود قرار داده‌اند. سه محور یاد شده در بالا رایج‌ترین محورهای دریافت در جهان می‌باشند. معروف و منکرهای هر کس تابع همین محور و شیوه تنظیم دریافت‌ها حول آن می‌باشد. اگر مال، محور باشد، ثروت مادی وسیله ارزیابی معروف و منکر شخص قرار می‌گیرد. اگر قدرت محور باشد، زور، معروف و منکر را معرفی می‌نماید. اما اگر خداوند تبارک و تعالی محور باشد، ارزش‌های الهی معروف، و غیر الهی، منکر می‌شود. به عبارت دیگر، می‌توان گفت تولا و تبرا برای هر کس حول محور مبنای تنظیم نظام دریافت‌هایش شکل می‌گیرد. برای مسلمانان تولا و تبرا الهی وظیفه شرعی است.

اشتباه در انتخاب محور اعتقادات، محصول جریان جامعه‌پذیری و تحمیل‌های اجتماعی و

یا اشتباه منطقی می‌باشد. براساس فطرت انسانی یکتاپرستی و اعتقاد به خداوند تبارک و تعالی صحیح‌ترین محور قابل اتکاست. این ادعا در طول تاریخ بشر توسط پیامبران الهی بارها و بارها به انسان‌ها تذکر داده شده است. برخی به این تذکرها توجه کرده‌اند و برخی دیگر بی‌توجه، هوی و هوس‌ها و حدس و گمان‌های خود را پیروی نموده‌اند. اعتقاد به ثروت و قدرت دو انحراف رایج تاریخی هستند. سیستم‌های حاصل‌شده از مبنای ثروت و قدرت سیستم‌های در عدم موازنه هستند. امروزه به علت پیشرفت در نظام‌سازی اجتماعی، در جوامع بشری براساس این دو مبنا نظام‌های اجتماعی ساخته شده است که در بلندمدت ناپایداری خود را نشان می‌دهند. به این موارد به‌صورت تفصیلی در بحث مبانی جامعه‌شناختی معروف و منکر خواهیم پرداخت.

تا سن بیست و یک سالگی، شخص برای نظام دریافت‌های خود فلسفه می‌سازد و به آن قوام می‌بخشد. از این سن به بعد، انسان‌ها با نظام دریافت‌ها، خود را توجیه کرده و زندگی‌شان را براساس آن می‌سازند. فعالیت‌های زندگی تا حدود سن چهل سالگی به همین منوال طی می‌شود. در حوالی سن چهل سالگی بازنگری مجددی بر مبانی شناخت با توجه به تجربیات کسب‌شده صورت می‌گیرد. در این سال است که شخص مدل دریافت‌های خود را نهایی کرده و به هویت خویش شکل نهایی می‌دهد. عمدتاً در سال‌های بعد با آن هویت زندگی می‌کند و تا انتهای عمر با آن به‌سر می‌برد.

همه مراحل فوق برای یک زندگی عادی و طبیعی به‌گونه‌ای که ذکر شد، انجام می‌گیرد. اگر شرایط غیر طبیعی ایجاد شود، در آن صورت این مراحل به هم می‌خورد و در نتیجه ناهنجاری‌هایی در شخصیت فرد بروز می‌نماید. جبران این ناهنجاری‌ها غیر ممکن نیست، اما دشوار می‌باشد. با توجه به آنچه گفته شد، در قالب یک جمع‌بندی می‌توان گفت که انسان‌ها در بدو تولد با استفاده از سه وسیله شناخت با جهان اطراف ارتباط برقرار می‌کنند. در هفت‌ساله اول با محوریت حس، در هفت‌ساله دوم زندگی با محوریت عقل، و در هفت‌ساله سوم با محوریت قلب جهان اطراف را می‌شناسند. آنان در درون خود دریافت‌ها را در هفت‌ساله اول به‌صورت پراکنده، در هفت‌ساله دوم با تقلید از دیگران و در هفت‌ساله سوم به‌وسیله منطقی که فراگرفته‌اند تنظیم می‌نمایند. فطرت انسانی از ابتدا قدرت تمیز معروف و منکر در دریافت‌ها و نیز در تنظیم را دارد. همین نیرو انسان را به‌سوی دریافت و تنظیم درست دریافت‌ها، هدایت می‌نماید، اما شیوه‌های گوناگون تربیتی و انحرافات درونی به‌علت ضعف منطقی و یا پیروی از هوی و هوس می‌تواند انسان را از مسیر دریافت و تنظیم درست دریافت‌ها، باز دارد. (روم: ۳۰)

یکی از عوامل ایجاد انحراف که می‌تواند وسیله پیشگیری از انحراف نیز باشد، فشارهای

اجتماعی در جریان جامعه‌پذیری است. در قسمت بعد به مبانی جامعه‌شناختی تمیز معروف و منکر می‌پردازیم و چگونگی ایجاد انحراف و یا هدایت به‌وسیله جامعه را به عرض خوانندگان گرامی می‌رسانیم.

مبانی جامعه‌شناختی معروف و منکر

معروف و منکرها در جامعه به توافق جمعی می‌رسند. مجموعه ادراکات جمعی از معروف و منکرها، معروف و منکرهای اجتماعی هستند. به‌طورکلی ما به مجموعه ادراکات به توافق جمع رسیده، نام فرهنگ می‌دهیم. (زاهد زاهدانی، ۱۳۸۴: ۸۳) این مجموعه شامل معروف و منکرهای توسط جمع به رسمیت شناخته‌شده نیز می‌شود. بنابر تعریف فوق از فرهنگ، مجموعه ادراکات حاصل از حس، عقل و دل که در یک اجتماع و یا جامعه به توافق رسیده باشد، فرهنگ آن اجتماع یا جامعه را به وجود می‌آورد.

قبلاً گفتیم به مجموعه ادراکات ناشی از حس نام محسوسات، مجموعه ادراکات ناشی از عقل نام معقولات و مجموعه ادراکات ناشی از قلب نام اشراقات یا باورها می‌نیم. اشراق‌ها یا باورها در واقع نظام ارزش‌های هر فرد را تشکیل می‌دهند. در بُعد اجتماعی مجموعه اشراقات یا باورهای جمعی، منتهی به نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی جامعه می‌شود، مجموعه ادراکات عقلی جمعی، علم و معرفت جامعه را تشکیل می‌دهد و مجموعه دریافته‌های حسی یا محسوسات به توافق رسیده جمع، مجموعه رفتارهای ظاهری را تشکیل می‌دهد. ارزش‌ها و اخلاق جمعی زیربنا و بنیان رفتارهای اجتماعی است. علم و معرفت در بخش تخصصی جامعه شکل می‌گیرد و رفتارها در قالب آداب و رسوم در جامعه جاری می‌شوند. از این‌رو می‌توان به لایه زیرین لایه بنیادی، به بخش بعد لایه تخصصی و به لایه رویین فرهنگ عمومی لقب داد.

بنابراین، «فرهنگ هر جامعه را از نظر سطح تحقق و عمق می‌توان به سه لایه تقسیم نمود: فرهنگ بنیادی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ عمومی. فرهنگ بنیادی ریشه‌های اصلی فرهنگ و جهت کلیه عناصر فرهنگی را معین می‌کند؛ فرهنگ تخصصی زمینه اجرای اهداف فرهنگ بنیادی را تبیین و روشن می‌نماید؛ و فرهنگ عمومی بخش عملیاتی و اجرایی نظام فرهنگی می‌باشد. نتیجه بنیان‌های فرهنگی معین شده در فرهنگ بنیادی و طراحی‌ها و تبیین‌های فرهنگ تخصصی، در فرهنگ عمومی شکل عملیاتی به‌خود می‌گیرد. این سه سطح از فرهنگ را ... می‌توانیم به سه کره تو در تو تشبیه نماییم که فرهنگ بنیادی کره مرکزی و فرهنگ عمومی کره بیرونی را تشکیل دهد».

(زاهد زاهدانی، ۱۳۸۴: ۸۴)

از آنجا که گفته شد برای رسیدن به شناخت کامل از یک موضوع لازم است ابعاد حسی، عقلی و قلبی آن دریافت شود، برای شناخت هر فرهنگ و لایه‌های آن نیز لازم است ابعاد حسی، عقلی و قلبی آنان شناسایی شوند. به بُعد قلبی هر فرهنگ می‌توان عنوان گرایش داد، بُعد عقلی را می‌توان بینش نامید و به بُعد حسی که عمدتاً آشکارکننده آن می‌شود، آخرین محصول ادراکات هر لایه را داد که در واقع دانش آن لایه است.

برای دستیابی به الگوی فرهنگی هر جامعه با توجه به اینکه برای هر فرهنگ سه بُعد در نظر گرفته شد، اگر سه بُعد فرهنگ را در سه لایه فرهنگ‌های بنیادی، تخصصی و عمومی ضرب کنیم، ماتریس زیر برای کل مجموعه فرهنگ به دست می‌آید. به عبارت دیگر، در این ماتریس به دنبال کشف سه بُعد سه فرهنگ بنیادی، تخصصی و عمومی در ارتباط با یکدیگر هستیم، به طوری که سه لایه بودن این سه نوع از فرهنگ نیز فراموش نشود.

ابعاد لایه‌های فرهنگ	گرایش	بینش	دانش
بنیادی	گرایش بنیادی	بینش بنیادی	دانش بنیادی
تخصصی	گرایش تخصصی	بینش تخصصی	دانش تخصصی
عمومی	گرایش عمومی	بینش عمومی	دانش عمومی

ماتریس یا الگوی فرهنگ

در مطالعه کامل هر فرهنگ و یا پدیده فرهنگی می‌باید ماتریس فوق از ابعاد لایه‌های آن را مورد مطالعه قرار داد.

گرایش بنیادی هر جامعه اگر به تبع گرایش‌های قلبی افراد آن به ثروت، قدرت و یا حضرت حق سبحانه و تعالی تعلق گیرد، بقیه نظامات فرهنگی هم در راستای آن گرایش و هماهنگ با آن تنظیم می‌شود. گرایش بنیادی به هر یک از این سه مبنا در بخش بینش بنیادی توجیه نظری لازم را به وجود می‌آورد و در قسمت دانش بنیادی آن را به عنوان عنصری هماهنگ‌کننده برای دیگر بخش‌های فرهنگ تبدیل می‌کند. افکار بر این اساس نظم و جهت می‌یابد (گرایش تخصصی) و فرمول‌های اصلی تولید دانش را در بخش بینش تخصصی به وجود می‌آورد تا این دانش‌های تخصصی تولید شوند. گرایش عمومی که از آن مبنا خط می‌گیرد، شکل اجتماعی و اجرایی خود را نشان می‌دهد و فرمول‌های اجرایی آن به عنوان بینش عمومی تنظیم می‌شود و به عنوان دانش عمومی تعلیم داده می‌شود.

این فعالیت‌های فرهنگی فضایی ایجاد می‌کند که نسل بعدی در همان فضا رشد و نمو می‌یابد و در جریان جامعه‌پذیری در معرض تعلیمات آن قرار می‌گیرد. اگر بر آن فرهنگ، ثروت و قدرت‌گرایی و یا به عبارت دیگر، ثروت و قدرت‌پرستی حاکم باشد، تعلیمات داده‌شده انسان‌ها را به جدایی از فطرت فرا می‌خواند و اگر بر مبنای الهی باشد، تعلیمات فطری را دنبال می‌کند.

فرهنگ‌های موجود در عالم را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: فرهنگ‌هایی که در ادراکاتشان واقعیت را فقط واقعیت مشهود می‌دانند و از واقعیت غیب غفلت می‌ورزند و اجتماعی که علاوه بر واقعیت مشهود، به واقعیت غیب نیز باور دارند. در دسته اول، وسائل شناخت فقط در خدمت دریافت واقعیت قابل مشاهده است و در دسته دوم، این ابزار برای دریافت واقعیت قابل مشاهده و نیز واقعیت غیب به کار می‌رود. کسانی که به هر دو نوع واقعیت قائل هستند، از ادیان تبعیت می‌کنند. دین‌ها در تاریخ زندگی بشر از مراحل گوناگونی گذشته‌اند. به روایتی، ادیان از خداپرستی شروع کرده، به بت‌پرستی و سپس بنابر وجود پیامبران مرسل مجدداً به خداپرستی سوق یافته‌اند. خود بت‌پرستی انواع گوناگون دارد. عقلای عالم تکامل ادیان را در ادیان ابراهیمی جستجو می‌کنند. پیروان ادیان ابراهیمی خداپرست هستند و وجود او را که غیب است باور دارند؛ آخرت را نیز که قابل مشاهده نیست می‌پذیرند و به پیام‌آوران الهی نیز معتقدند. در این سلسله، مسلمانان پیامبر اسلام را آخرین پیامبر می‌دانند. از نظر آنان تعلیمات ارائه‌شده توسط رسول اکرم (ص) کامل‌ترین نوع دستورات الهی است. دسته دیگر که فقط به واقعیت مشهود باور دارند دنیاگرا هستند و اصطلاحاً به آنان سکولار می‌گویند. از نظر آنان، ورای جهان مادی چیز مؤثری وجود ندارد؛ اگر چیزی هم وجود داشته باشد، تأثیرات خود را از طریق ماده اعمال می‌کند و لاغیر.

معروف و منکرهای معتقدان به این دو نوع فرهنگ با یکدیگر متفاوت است. در تحقیقات بعدی می‌توان به این دو نوع فرهنگ و تفاوت‌هایشان به طور مفصل پرداخت. به اجمال می‌توان گفت که فرهنگ‌های سکولار یا بر مبنای ثروت قرار دارند و یا قدرت. در فرهنگ غیر سکولار و یا دینی الهی همه چیز براساس اعتقاد به خداوند متعال تنظیم می‌شود.

وقتی فرهنگ بنیادی براساس ثروت تنظیم شود، بدین معنی است که نهایت اعتماد به ثروت معطوف است و همه گرایش‌ها به ثروت ختم می‌شود. در چنین اجتماعی، شدیدترین خواسته ثروت خواهد بود. در این جامعه فرهنگ تخصصی نیز راه و چاه افزایش ثروت، بدون هر قید و شرطی را فراهم می‌کند. دانش‌ها در راستای جمع‌آوری مال و افزایش ثروت بی‌قید و شرط تنظیم می‌شوند و متخصص‌هایی که ثروت بیشتری تولید کنند، از احترام و امکانات بیشتری برخوردار خواهند بود. در فرهنگ عمومی هم ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی مؤید شدت علاقه به ثروت

است. برای مثال نظام سرمایه‌داری در جهان، بر همین اساس شکل گرفته است. در واقع در این نظام ثروت است که پرستش می‌شود. (زاهد زاهدانی، ۱۳۹۰: ۸۳-۸۴)

وقتی فرهنگ بنیادی براساس قدرت شکل گیرد، قدرت نهایت میل و خواست و در معرض پرستش است. دانش‌ها برای کسب قدرت تنظیم می‌شوند. در فرهنگ عمومی هم ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی در تأیید و تأکید بر قدرت تنظیم می‌شوند و قدرتمندترین افراد جامعه مهم‌ترین و محترم‌ترین خواهند بود. همان‌طور که اشاره شد، در این جامعه قدرت پرستیده می‌شود. (زاهد زاهدانی، ۱۳۹۰: ۸۳-۸۴) یکی از مثال‌های چنین جوامعی جامعه کشور شوروی سوسیالیستی بود. شدت توجه به قدرت در این جامعه موجب فروپاشی و ورشکستگی آن شد.

لازم است ذکر شود که در کشور ثروت‌پرست و یا قدرت‌پرست، به ترتیب قدرت و ثروت هم مورد توجه می‌باشد، اما در ردیف دوم بعد از ثروت و قدرت. مثلاً در نظام سرمایه‌داری قدرت مورد توجه است، اما برای به دست آوردن ثروت. هر جا کوچکی و حتی اظهار عجز هم موجب افزایش ثروت شود، این کارها صورت می‌گیرد. اما در جامعه قدرت‌پرست، ثروت در خدمت قدرت است. در مبارزه بین آمریکا و شوروی، شوروی از قدرت نظامی بیشتری برخوردار بود، اما ورشکست شد. از این رو فروپاشید. در جامعه سرمایه‌داری هر جا استفاده از قدرت صورت می‌گیرد، برای افزایش ثروت است. مثلاً حضور بلوک غرب در عراق و افغانستان، همان‌طور که به‌وضوح هم گفته می‌شد، برای حفظ منافع مادی کشورهای سرمایه‌داری است.

در فرهنگ الهی، خداوند پرستیده می‌شود، دریافت‌های تخصصی در راستای تبیین امر الهی و دانش الهی است. از این جهت دانشمندان همه علمای الهی هستند و وظیفه خود را تبیین دانش الهی می‌دانند. ارزش‌ها و هنجارهای عمومی اجتماعی هم مبتنی بر دریافت از گفته پیامبران الهی است. در این نظام هم قدرت و ثروت برای صرف در راه خدا مطلوب است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

انسان‌ها در جریان اجتماعی شدن با استفاده از دستگاه شناخت خود و در زمینه اجتماعی، دریافت‌های خود را شکل می‌دهند. در این جریان برخی از جامعه و زمینه‌ای که فراهم می‌کند تأثیر بسیار می‌گیرند و به‌راحتی هم‌رنگ جماعت می‌شوند، اما برخی دیگر در مقابل القانات اجتماعی از خود مقاومت‌هایی نشان می‌دهند. جامعه با استفاده از ابزار کنترلی خود سعی می‌نماید همه را هم‌رنگ هم کند و قوه اختیار انسان‌ها با ندهای فطری را به‌سوی خود جلب کند. ندهای فطری هم آنان را به‌سوی خود می‌خواند. اعتقادات، افکار و رفتارهای افراد جامعه در تعامل این دو نیرو شکل می‌گیرد.

با الهام از نوشته علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و در تفسیر آخرین آیه از سوره آل عمران می‌توان گفت در جامعه اسلامی برای اجرای وظیفه کنترل اجتماعی از سه طریق اقدام می‌شود: کنترل باطنی در حیطة فردی، که با ندای فطرت انجام می‌شود؛ امر به معروف و نهی از منکر در محدوده اجتماعی یا میانی که توسط مسلمانان انجام می‌شود؛ و کنترل دولت در مقیاس جامعه یا ساختار کلان اجتماعی. به گفته علامه طباطبایی در فرهنگ غرب کنترل اجتماعی به سازمانی متمرکز به نام پلیس سپرده می‌شود که همه قدرتهای اجتماعی را در پشتیبانی از خود دارد و تلاش می‌کند میزان سلطه افراد جامعه را بر مادیات دنیا نظم بخشد. مبنای این انتظام، حق مالکیت افراد بر ثروت و یا دارایی‌هایشان می‌باشد.

برای منحرف نشدن از معروف و منکرهای فطری کنترل‌کننده باطنی می‌باید با منطق شامل صحیح تربیت شود و دائم شخص خود را در معرض تذکر معروف و منکر الهی قرار دهد. نماز با توجه، از جمله وسیله‌های مهم برای این کار است. همکیشان در اطراف نیز می‌باید دائم مواظب یکدیگر بوده، همچون آینه به یکدیگر تذکر دهند. این همان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر است که بر هر مسلمان مرد و زن واجب می‌باشد. دولت اسلامی نیز می‌باید زمینه هدایت و رواج معروف و پیش‌گیری از منکر را فراهم کند. دولت اسلامی می‌باید فرهنگ اسلامی را رواج داده، حاکم کند. دستگاه‌های تربیتی جامعه را نیز می‌باید به ابزار آخرین پیشرفت‌های تربیت اسلامی مجهز نماید و آنان را برای تربیت درست آحاد جامعه تأمین و تأیید نماید.

در یک جامعه اسلامی توجه دستگاه‌های تربیتی در هفت سال اول می‌باید بر افزایش دریافت‌های حسی صحیح باشد. در هفت سال دوم رشد دریافت‌های عقلی از طریق الگوهای مطلوب و در هفت سال سوم تقویت تولا و تبرا، هدف تربیتی هفت سال اول با فراهم نمودن امکان تجربه حسی در بالاترین حد خود محقق می‌گردد. ایجاد ممانعت و ترساندن کودکان از دست زدن به تجربه‌های جدید آثار منفی از خود به‌جا خواهد گذاشت. در هفت سال دوم فراهم نمودن الگوهای کامل از طریق داستان، فیلم و مهم‌تر از همه الگوهای ممتاز نزدیک، که پدر و مادر از جمله نزدیک‌ترین آن‌ها هستند، کارساز خواهد بود. پدر و مادر باید بدانند که کودک رفتارها و گفتار آنان را از ابتدای زندگی کاملاً فیلم‌برداری کرده و در حافظه خود نگه می‌دارد؛ بنابراین باید مواظف رفتارهای خود باشند و الگوهای شایسته‌ای برای فرزندان خود باشند. در هفت سال سوم از طریق محبت و القائنات غیر مستقیم با جلب مشارکت خود نوجوان می‌باید به تربیت قلبی او پرداخت. در همه این سال‌ها پرورش منطق صحیح در کودکان و نوجوانان موجب می‌شود بهترین وسیله برای تشخیص درست از غلط در اختیار آنان قرار گیرد. این کار با پرورش قوه ناطقه کودک

محقق می‌شود. به عبارت دیگر، آموزش درست حرف زدن، بهترین کار برای تقویت منطق کودکان و نوجوانان است.

در سطح اجتماعی کارگزاران دستگاه سیاسی مهم‌ترین الگوهای فرهنگی در القای ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی هستند. از این رو می‌باید متقی‌ترین افراد در این مناصب قرار گیرند و به مقتضای تقوا که همانا تبعیت از سیره معصومین و امثال امر الهی است عمل کنند. دانشمندان جامعه می‌باید علم الهی را کسب و ترویج کنند. نتیجه عملکرد این دو زیرساخت اجتماعی، یعنی نظام سیاسی و فرهنگی، می‌باید در امور جاری مردم، به خصوص در فعالیت‌های اقتصادی جامعه، خود را نشان دهد. رعایت معروف و اجتناب از منکر در مناسبات عمومی و اقتصادی مردم است که جامعه اسلامی را محقق می‌کند. و تحقق فرهنگ عمومی اسلامی، تربیت افراد نسل‌های جدید در راستای ارزش‌ها و هنجارها، و به عبارت دیگر، رعایت معروف و منکرهای اسلامی را تسهیل می‌نماید.



کتابنامه

الف) کتاب‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. زاهد زاهدانی، سید سعید، ۱۳۷۰، مبانی روش تفکر اجتماعی در اسلام، تهران، انتشارات بهینه.
۳. _____، ۱۳۹۰، پژوهشنامه مطالعات تطبیقی فرهنگ اسلام و ایران، کرمان، دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۴. علامه طباطبائی، سید محمد حسین (بی تا)، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۵۸، آشنایی با علوم اسلامی منطق، فلسفه، قم: انتشارات صدرا.
۶. _____، ۱۳۶۱، شناخت در قرآن، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۷. _____، ۱۳۸۹، آشنایی با قرآن (۱) شناخت قرآن، قم: انتشارات صدرا.

ب) مقاله‌ها

۱. زاهد زاهدانی، سید سعید، ۱۳۸۴، در باب توسعه فرهنگی در ایران، راهبرد یاس، تهران، فصلنامه پژوهشی مؤسسه یاس، صص ۹۲ - ۸۱.
۲. _____، ۱۳۸۶، مهندسی فرهنگی در ایران، مجموعه مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی، جلد سوم، تهران، شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۲۰ و ۲۱ دی ماه ۱۳۸۵، صص ۳۰۶ - ۲۹۵.